



تراژدی یک جریان

مرضیه فلاحی

اشاره:

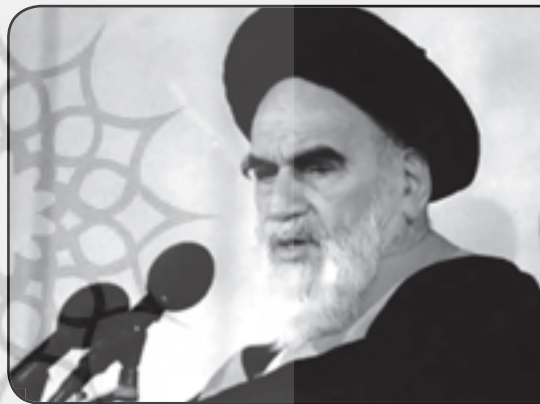
شش سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، دانشجویان مسلمان مقیم آمریکا و کانادا، پیامی از امام خمینی ره دریافت می کنند که پرواضح نشان از تشویش خاطر و دغدغه مندی ایشان دارد: «مبادا قرآن مقدس و آئین نجات بخش اسلام را با مکتب های غلط و منحرف کننده ای که از فکر بشر تراوش کرده است، خلط نمایند.»^۱ اما... آن گاه که آموزه های وحیانی قدر ناشناخته به فراموشی سپرده شود و «انسان» و انگاره های ناقص و تضمینی اش گاه تا مقام الوهیت تقدس یابد، نه تنها باز پس زدن و از گوش به در کردن سخنان رهبری، بلکه خلط اندیشه های مارکسیستی، لیبرالیستی، آگزیستانسیالیستی و دیگر ایسم های زاییده شده در دامن ناپاک غرب با آموزه های دینی، آن هم توسط جریان های فکری همسو در داخل و به راه انداختن موجی از «تفکرات التقاطی» در میان احزاب و انجمن های سیاسی؛ از پیامدهای طبیعی و قابل پیش بینی آن خواهد بود. این قلم بر آن است تا با عقب گردی بیست و نه ساله به آنچه که در ایران ۱۳۶۰ به وقوع پیوسته است، چهره سازمان یافته تری از «عقیده التقاطی تاریخ حزب ایران» را در جماعت «مجاهدین» ایران! به تصویر کشد؛ جریان مسمومی که هر چند با انتشار پسماندهای گندیده اش، هر از گاهی اندیشه های آزاده جهان را به تهوع وامی دارد، اما سالیانی است که به دست اراده ملتی هوشمند و بصیر در زباله دان تاریخ به گور سپرده شده است.

موضع گیری منفی امام خمینی ره در برابر ایدئولوژی، راهبرد جنگ مسلحانه و ماهیت سازمان مجاهدین، آن هم در شرایطی که برخی از روحانیون و بزرگان دینی و سیاسی چون آیت الله طالقانی، هاشمی رفسنجانی، داعی و ... با تمجید و توجیه مبارزات گروهی از جوانان «مسلمان، تحصیل کرده، فداکار، مؤمن، پاک، معتبد، آشنا به معارف اسلام و جهان بینی اسلام، صد در صد مذهبی و خالی از نقاط ضعف» در برابر نظام پهلوی، به سازمان کمک های مالی می کردند، همگان را متحیر کرد؛ اما چندی نگذشت که ژرف اندیشی رهبر کبیر انقلاب به بار نشست و پرده از چهره نفاق فرزندان ناقص الخلقه جماعت ملی گرا کنار رفت.

اعدام بنیان گذاران سازمان به ویژه «محمد حنیف نژاد»، تئورسین اصلی سازمان، به جرم فعالیت علیه رژیم و به دنبال ماجرای بمب گذاری در کارخانه صنایع الکتریکی تهران در سال ۱۳۵۱، جرقه بازنگری و تغییر ایدئولوژیک را که از همان ابتدای تأسیس سازمان با مطالعه کتب التقاطی اسلام - مارکسیسم، زیر خاکستر اندیشه سران مجاهدین خفته بود، در میان کادر رهبری جدید به ویژه «تقی شهرام» شعله ور ساخت. دو سال باز اندیشی ایدئولوژیک با مطالعه عمیق در «جنبش انقلابی لائوس، حماسه پیروزمند توده ویتنام، پیروزی رزمی کوبا، رویش ستیزه های انقلابی در آمریکای لاتین، دامن گرفتن ستیزه های ضد استعماری در آفریقا، بالا گرفتن زبانه های انقلاب در سراسر هند و چین، رخدادهای شورانگیز و ضد استعماری خاورمیانه عربی و اعتراضات قهرآمیز و مسلحانه در سراسر پهنه جهانی»^۱ و متأثر از جنبش های مارکسیستی معاصر، مجاهدین را پس از چهار سال مبارزه مسلحانه علیه حکومت طاغوت بارویکرد «اسلامی گری انقلابی» و ده سال زندگی مخفیانه به این نتیجه رساند که «پیراهن پوشیده اسلام را از هر کجا وصله علمی زدیم، از جای دیگر پاره شد.»^۲ چرا که «اسلام ایدئولوژی طبقه متوسط است، ولی مارکسیسم، ایدئولوژی رستگاری و رهایی طبقه کارگر»^۳.

با آشکار شدن ردپای نظریه های التقاطی در اندیشه های سران مجاهد و سرانجام اعلان رسمی چرخش ۱۸۰ درجه ای به ۳۶۰ درجه که پذیرش ایدئولوژی «مارکسیسم - لنینیسم» است و تا آن زمان تحت عنوان «علم مبارزه» مورد توجه بود و محو آموزه های و حیانی اسلام! در سال ۱۳۵۴، سازمان به جای اول باز می گردد! سازمان در مسیری گام نهاد که پیش تر امام خمینی ره به روشنگری و تبیین آن پرداخته بود: «من از مجموع اظهارات و نوشته های ایشان به این نتیجه رسیدم که این جمعیت به اسلام اعتقاد ندارد، لیکن چون می داند که در کشوری مانند ایران که بیش از هزار سال است اسلام در رگ و پی این ملت ریشه دوانیده است جز با نام اسلام نمی توان پیشرفت کرد، لذا اسلام را ملعبه کرده اند. بالای نوشته خود نام خدا را می گذارند، لیکن ذیل آن همان حرف ها و بافته های مارکسیست ها و مادیون است. این فکر در من فقط در حد یک گمان بود، لیکن هر چه گذشت و نوشته های ایشان بیشتر منتشر شد، این گمان در من بیشتر تقویت شد. البته من نمی خواهم بگویم همه

«شما نمی توانید قیام مسلحانه بکنید؛ بی خود خودتان را به باد ندهید.» این تنها پاسخی بود که نمایندگان «مجاهدین خلق» از امام خمینی ره می شنیدند. رهبران مجاهدین با آگاهی از نفوذ امام ره در دل انقلابیون و مردم مبارز ایران، به خوبی دریافته بودند که برای به دست گرفتن پایگاه های مردمی و رخنه در میان توده های ملت، باید امام ره را به پشتیبانی از برنامه های سازمان واداشت. این بود که در سال ۱۳۵۱، «تراب حق شناس» و «حسین روحانی» به نمایندگی از سوی سازمان، به نجف اشرف می روند تا ضمن ملاقات با امام ره، با تشریح استراتژی و راهبرد مبارزاتی جدید سازمان، یعنی «جنگ چریکی یا مسلحانه شهری» برای ساقط کردن رژیم شاهنشاهی، از ایشان تأییدیه ای بگیرند. اما پاسخ و اتمام



حجت امام ره که بر مبارزه مسالمت آمیز تأکید داشت، همان بود: «من گوش کردم به حرف های این ها که ببینیم این ها چه می گویند. تمام حرف هایشان هم از قرآن بود و از نهج البلاغه ... این آمده بود که من را بازی بدهد؛ من همراهی کنم با ایشان. من هیچ راجع به این ها حرف نزدیم، همه اش را گوش کردم. فقط یک کلمه را که گفت ما می خواهیم قیام مسلحانه بکنیم، گفتم نه، شما نمی توانید قیام مسلحانه بکنید؛ بی خود خودتان را به باد ندهید!»^۲

امام خمینی ره پس از دیدار نمایندگان سازمان مجاهدین خلق با ایشان: «من گوش کردم به حرف های این ها که ببینیم این ها چه می گویند. تمام حرف هایشان هم از قرآن بود و از نهج البلاغه ... این آمده بود که من را بازی بدهد؛ من همراهی کنم با ایشان. من هیچ راجع به این ها حرف نزدیم، همه اش را گوش کردم.»

مجید شریف واقفی



مرتضی صمدیه لباف



دیدار مسعود رجوی و موسی خیابانی با امام خمینی ره

رهبران مجاهدین با آگاهی از نفوذ امام ره در دل انقلابیون و مردم مبارز ایران، به خوبی دریافته بودند که برای به دست گرفتن پایگاه‌های مردمی و رخنه در میان توده‌های ملت، باید امام ره را به پشتیبانی از برنامه‌های سازمان واداشت.

اعدام بنیان‌گذاران سازمان به ویژه «محمد حنیف‌نژاد»، ثنوریسین اصلی سازمان، به جرم فعالیت علیه رژیم جرقه بازنگری و تغییر ایدئولوژیک را در میان کادر رهبری جدید به ویژه «تقی شهرام» شعله‌ور ساخت.

سران سازمان مجاهدین خلق بر این باور بودند که چرا «اسلام ایدئولوژی طبقه متوسط است، ولی مارکسیسم، ایدئولوژی رستگاری و رهایی طبقه کارگر».

آن‌هایی که با این جمعیت هستند این جوری‌اند. ممکن است در میان آن‌ها افرادی باشند که واقعاً به اسلام اعتقاد داشته باشند و چه بسا افرادی که فریب آن‌ها را خورده باشند، لیکن اساس تشکیلات این جمعیت روی اعتقاد به اسلام نیست»^۷

این تحول ارتدادی از یک سو به انزجار و قطع حمایت روحانیت و مردم متدین از مجاهدین انجامید و از دیگر سو تشتت فکری و شکاف عمیقی را میان اعضای سازمان پدید آورد. مخالفان مشی جدید، به مبارزه با انحرافات مذهبی به وجود آمده در سازمان برخاستند و هم‌زمان تصفیه‌های خونین درون سازمانی شروع شد. در همین راستا حدود نیمی از افرادی که مخالف جریان التقاط اسلام و مارکسیسم بودند، به جوخه اعدام سپرده شدند. شهادت «مجید شریف واقفی» و «مرتضی صمدیه لباف» از اعضای برجسته سازمان، به دست ایده‌پردازان تغییر مکتب، از ثمرات همین تصفیه‌ها بود. گروهی از همان موافقان تغییر، از جمله «مسعود رجوی» با حفظ اصول التقاطی خود، تغییر دادن ایدئولوژی سازمان را توسط «تقی شهرام» یک جریان «اپورتونستی چپ‌نما» می‌دانستند که البته «این جریان چپ‌نما هیچ‌گونه تغییری در تضاد اصلی آن‌ها ایجاد نمی‌کند و دشمن اصلی آن‌ها همان رژیم (جمهوری اسلامی ایران) و حامیان امپریالیست آن‌ها می‌باشد»^۸

هدف رجوی از انشعاب سازمان به دو گروه «التقاطیون» و «مارکسیست‌ها»، آن هم از طریق اظهار منافقانه به فاصله گرفتن از مارکسیسم و روی آوردن به تفکرات اسلامی و بازگشت به اهداف اولیه سازمان، چیزی نبود جز تحمیل رهبری خود بر مجاهدین و کسب قدرت. «تقی شهرام در دادگاه این گروه را متهم به نفاق می‌کرد و می‌گفت آن‌ها در واقع منافقند، چرا که در باطن مارکسیست هستند، اما در ظاهر ابراز اسلام می‌کنند»^۹

در سال ۱۳۵۶ «لطف‌الله میثمی» از دیگر رهبران سازمان در پی ایجاد و تشدید اختلافات فکری با رجوی، از سازمان جدا شد و تشکیلاتی با نام «نهضت مجاهدین خلق» تأسیس کرد. این درگیری‌های بنیادین اعضای سازمان در گزینش رهبری، مشی چریکی، ایدئولوژی و ... سرانجام در سال ۱۳۵۷ به انشعاب سازمان به سه گروه «پیکار»، «آرمان» و «نبرد» انجامید.

«انقلاب اسلامی» و «مجاهدین»

همزمان با اوج‌گیری درگیری‌های انقلابی مردم و پیروزی نهضت اسلامی ایران، سازمان مجاهدین که پس از آزادی زندانیان سیاسی با محوریت «مسعود رجوی» و «موسی خیابانی» و با حفظ مواضع التقاطی و ظاهر اسلامی خود، شروع به سازماندهی کرده بودند، برای گشودن گره کوری که این انقلاب به دور اندیشه‌های التقاطی و مشی منافقانه سازمان تنیده بود، با بسیج هسته‌های فکری خود در خانه‌های تیمی، به برنامه‌ریزی علیه مکتب انقلابی امام ره و به دست گرفتن زمام حکومت، پرداختند. آن‌ها «هیچ بهانه‌ای برای این کار نداشتند، جز این که بگویند با ارتجاع در افتاده‌اند»^{۱۰} مسعود رجوی که مسئله اساسی ارتجاع را همان مسئله «قدرت سیاسی»

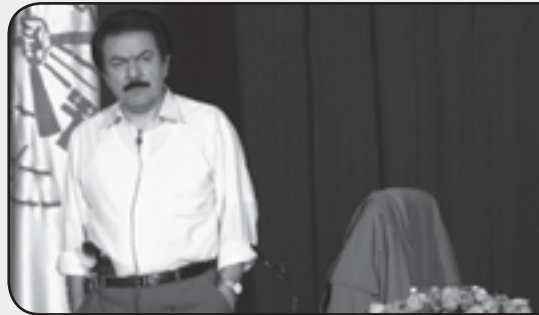
می‌دانست، بر این باور بود که «در جامعه باید یک جریان ضد ارتجاع - ضد انقلاب اسلامی - به راه انداخته و ... قبل از منافع گروه‌ها و سازمان در این مرحله، منافع جریان ضد ارتجاع مهم است و در همین رابطه روزنامه و چاپ و همه چیز بر خودمان مقدم است.»^{۱۱}

از این رو با بزرگ جلوه دادن خطر ارتجاع انقلاب اسلامی! به مقابله با کلیت نظام برآمده از خواست ملت ایران، به پا خاستند. مجاهدین با بهره‌گیری از هرج و مرج روزهای اول انقلاب و شور و هیجانات مردم، «جنبش ملی مجاهدین» را بنیان نهادند و به جمع‌آوری سلاح از پادگان‌ها و جذب جوانان و توده‌های مردمی، مبادرت ورزیدند. در تمامی این مدت، سازمان مذبح‌خانه می‌کوشید تا خود را همگام و همساز با انقلاب نشان دهد تا آن جا که تصویر امام علیه السلام را به عنوان پدر و رهبری مجاهد و سازش‌ناپذیر در کنار آرم سازمان قرار داده بود.

آخرین حربه نفاق‌گونه مجاهدین، قرار گرفتن زیر چتر حمایتی لیبرال‌ها و ائتلاف یک جبهه مخالف با خط و دیدگاه‌های مکتبی امام علیه السلام از گروهک راست تا چپ، جبهه ملی، پیکار و ... بود. رجوی برای توجیه چرایی سازش با لیبرال‌ها و به ویژه شخص «بنی‌صدر» در پاسخ به اعتراض رفقای مارکسیست خود، به این سخن لنین تمسک می‌جوید: «از هر امکانی هر قدر هم که کوچک باشد، برای به دست آوردن متفق توده‌ای حتی موقت، مردد، ناپایدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتما و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود.»^{۱۲}

پرواضح است که هدف اصلی رجوی از اتحاد سیاسی با جریان لیبرال، استفاده ابزارگونه از موقعیت ویژه بنی‌صدر در فرماندهی کل قوای نظام، برای تحقق آرمان‌های ضد اسلامی - انقلابی سازمان و کسب قدرت بوده است. هر چند که سرانجام این سازش نشان داد که برخلاف تصور مجاهدین، لیبرال‌ها برنده این بازی سیاسی بودند. مجاهدین که جنگ تحمیلی، ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوای بنی‌صدر و قرار گرفتن او در رأس جریان ضد ارتجاع را برک برنده‌ای در دستان خود می‌دیدند، با سوء استفاده از سکوت مصلحت‌اندیشانه امام خمینی علیه السلام، مخالفت خود را با رهبری ایشان از طریق هدایت آشوب‌های منطقه‌ای، تظاهرات و فعالیت‌های غیر قانونی و ترورهای کور، برای تشدید تضاد درونی حکومت و ایجاد اختلاف در صفوف فشرده امت انقلابی و به دست آوردن زمینه‌های حمایت مردمی، آشکار ساختند.

یک روز پس از ماجرای ضرب و شتم امت انقلابی به فرمان بنی‌صدر و صحنه‌گردانی مجاهدین در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، امام برای اتمام حجت و نجات بنی‌صدر از دام مجاهدین و بازگرداندن او به مسیر اصلاح و هدایت، طی یک بیانیه ده ماده‌ای بر فرماندهی کل قوای او، صحنه می‌گذارند، اما بنی‌صدر و مجاهدین که اتمام حجت‌های امام علیه السلام را بر ضعف رهبری ایشان و عقب‌نشینی از مواضع انقلابی خود تعبیر می‌کردند، به هشدادهای پدرا نه امام علیه السلام واقعی ننهاند. رهبر کبیر انقلاب نیز آخرین اخطار را به همه



تصویری از مسعود رجوی و ابوالحسن بنی‌صدر

مجاهدین با بهره‌گیری از هرج و مرج روزهای اول انقلاب و شور و هیجانات مردم، «جنبش ملی مجاهدین» را بنیان نهادند و به جمع‌آوری سلاح از پادگان‌ها و جذب جوانان و توده‌های مردمی، مبادرت ورزیدند.

پرواضح است که هدف اصلی رجوی از اتحاد سیاسی با جریان لیبرال، استفاده ابزارگونه از موقعیت ویژه بنی‌صدر در فرماندهی کل قوای نظام، برای تحقق آرمان‌های ضد اسلامی انقلابی سازمان و کسب قدرت بوده است.

امام خمینی علیه السلام: امروز چون گذشته همه بدبختی‌های مسلمانان از تفرقه و عدم اجتماع در زیر پرچم پرافتخار اسلام است.



امام خمینی ره: ... اسلام را ملعبه کرده‌اند. بالای نوشته خود نام خدا را می‌گذارند، لیکن ذیل آن همان حرف‌ها و بافته‌های مارکسیست‌ها و مادیون است. این فکر در من فقط در حد یک گمان بود، لیکن هر چه گذشت و نوشته‌هایشان بیشتر منتشر شد، این گمان در من بیشتر تقویت شد.

هدف رجوی از انشعاب سازمان به دو گروه «التقاطیون» و «مارکسیست‌ها»، آن هم از طریق اظهار منافقانه به فاصله گرفتن از مارکسیسم و روی آوردن به تفکرات اسلامی چیزی نبود جز تحمیل رهبری خود بر مجاهدین و کسب قدرت.

درگیری‌های بنیادین اعضای سازمان در گزینش رهبری، مشی چریکی، ایدئولوژی و ... سرانجام در سال ۱۳۵۷ به انشعاب سازمان به سه گروه «پیکار»، «آرمان» و «نبرد» انجامید.

گروهک‌های ضد انقلاب دادند: «من قبلاً هم گفته بودم که اگر من احساس خطر بکنم، آن چیزی را که به شما داده‌ام، پس می‌گیرم.»^{۱۳} پس از عزل بنی صدر از ریاست جمهوری و ناکامی در برابر هوشمندی امام ره، مجاهدین که عقبه حمایتی خود را بر باد رفته می‌دیدند، در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ با انتشار اعلامیه «جنگ تمام عیار با جمهوری اسلامی» و ورود به فاز «ترور و ایجاد رعب و وحشت و نبردهای مسلحانه» در مقابل جمهوری اسلامی و ملت ایران ایستادند. رجوی طرفداران خود را به شورش نظامی علیه جمهوری اسلامی فرا خواند. عصر همان روز نیروهای وفادار به سازمان با سلاح گرم و سرد به خیابان‌ها ریختند و با آتش زدن خیابان‌ها، اموال و اماکن دولتی و حمله وحشیانه به مردم بی‌گناه کوچه و بازار، جمعی را کشته و تعدادی را مجروح کردند.

جالب آن که همین مجاهدین، پیش‌تر در سال ۱۳۵۸، از انجام این‌گونه اعمال سبعانه و جنگ مسلحانه «چریک‌های فدایی خلق» و «شاخه پیکار» در به خاک و خون کشیدن مردم انقلابی ترکمن صحرا، برائت جسته و آن را «بی‌توجهی به دام از پیش پهن شده لیبرالیست‌ها و مرتجعین محلی»^{۱۴} می‌دانستند.

به این ترتیب تابستان داغ سال ۱۳۶۰، دهه خونین جنایت‌ها و خیانت‌های گروهک رجوی، با تشنج‌آفرینی در شهرها، ایجاد اغتشاشات و درگیری‌های همه‌روزه خیابانی، ضرب و شتم مردم بی‌گناه و موج ترورهای گسترده سازمان با پشتیبانی رادیوهای وابسته به امپریالیسم، فرار سید.

برنامه بعدی سازمان یعنی نبرد ایدئولوژیک با نظام و رهبران جمهوری اسلامی، با نفوذ نیروهای مجاهد چون کلاهی، کشمیری، قدیری و ... در بالاترین رده‌های سازمان‌ها و نهادهای انقلابی آغاز شد. نخستین ضربه هولناک سازمان در ششم تیرماه ۱۳۶۰ با انفجار بمبی در مسجد اباذر تهران و سوء قصد به جان «آیت‌الله خامنه‌ای»، امام جمعه وقت تهران و سپس در فردای همان روز، یعنی هفتم تیر با انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و به شهادت رسیدن ۷۲ تن از مسئولان عالی‌رتبه کشور از جمله «دکتر سیدمحمدحسین بهشتی»، رئیس دیوان عالی کشور، بر پیکره نظام نوپای جمهوری اسلامی وارد آمد. دو ماه بعد در هشتم شهریور، «محمدعلی رجایی» رئیس‌جمهور و «محمدجواد باهنر» نخست‌وزیر وقت، بر اثر انفجار بمب مجاهدین در محل دفتر نخست‌وزیری به شهادت رسیدند.

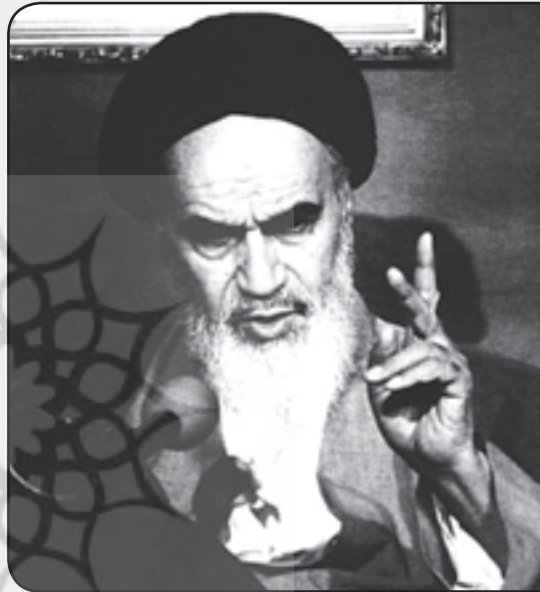
انفجار دفتر دادستانی، ترور شخصیت‌های برجسته و بی‌نظیر اسلام که جبران فقدان‌شان نیازمند سال‌ها مجاهدت خستگی‌ناپذیر علمی و معنوی است، همچون آیت‌الله قدوسی، مدنی، دستغیب، هاشمی‌نژاد و اعمال فجیع و ددمنشانه‌ای چون به آتش کشیدن کانکس نیروهای جهادگر و اتوبوس حامل مردم، قتل عام یک خانواده روزه‌دار بر سر سفره افطار، شکنجه و سوزاندن سه تن از پاسداران و ترور دست‌کم ۳۰۰ نفر از مردم ایران، تنها مشتکی از خروار جنایت‌های قرون وسطایی سازمان در سال ۱۳۶۰ بوده است. بررسی تاریخچه عملکرد سازمان نشان می‌دهد که طی

سال‌های دهه ۶۰، چندین هزار نفر بر اثر اقدامات تروریستی گروهک مجاهدین جان باختند که بیش از نیمی از آن‌ها مردم عادی بودند.

تحلیل‌گران سازمان خیلی زود دریافتند که ورود به فاز نظامی، نه

تنها نظام را از پای درنیارده، بلکه با افشای چهره پلید سازمان، اراده ملت و امام امت را در گسستن شیرازه سازمان مصمم‌تر کرده است. در حالی که تعداد زیادی از اعضای مجاهدین توسط نیروهای سپاه و کمیته دستگیر و کشته شدند، مسعود رجوی، ستر کرده جریان نفاق، پس از یک سال هدایت ترورهای وحشیانه و بمب‌گذاری‌های ناجوانمردانه در ایران، به همراه بنی‌صدر خائن به فرانسه گریخت و برای به زانو درآوردن نظام جمهوری اسلامی ایران، با سران استکبار پیمان برادری بست.

امام روح الله علیه السلام که مقتدرانه و آگاهانه وقایع جاری را دنبال می‌کردند، ضمن «منافق» نامیدن سازمان مجاهدین خلق، در خطابی هشدارگونه به ملت هوشمند و همیشه بیدار «ایران» فرمودند: «اینان که از امپریالیسم انتقاد سرسختانه منافق‌گونه می‌کردند، اکنون معلوم شد که چهره واقعی آنان چه چهره کریه‌ی است و امروز به خوبی روشن است که اینان به دامان امپریالیست‌ها پناهنده و با کمک آنان به توطئه علیه جمهوری اسلامی برخاسته‌اند و با شایعه‌سازی و دروغ‌پردازی می‌خواهند جوانان معصوم را به دام بکشند و با استفاده از خون مظلومان، امراربابانشان را اجرا کنند. شما دوستان بر حسب وجدان و شرع مطهر موظفید هر قدر می‌توانید جرایم ایشان را فاش کنید و نگذارید جوانان که ذخایر ملت‌اند، در دام آن‌ها افتند و شما بدانید که اگر ما در تحت لوای اسلام و پرچم توحید باشیم، از آسیب دشمنان مصون خواهیم بود. امروز چون گذشته همه بدبختی‌های مسلمانان از تفرقه و عدم اجتماع در زیر پرچم پرافتخار اسلام است.»^{۱۵}



پی‌نوشت‌ها:

۱. فاضل، جواد، نهج البلاغه، ج ۱۱، ۱۳۵۰، ص ۳۷۱.
۲. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۹۵.
۳. جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ۱۳۸۷، ص ۵۵.
۴. همان، ص ۴۷۱.
۵. همان، ص ۵۱۵.
۶. روحانی، حمید، نهضت امام خمینی علیه السلام، ج ۳، ص ۴۹۹.
۷. جعفریان، همان.
۸. سازمان مجاهدین خلق، آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع سازمان، ۱۳۵۸، ص ۹.
۹. جعفریان، همان، ۱۳۸۷، ص ۵۴۹.
۱۰. خامنه‌ای، سیدعلی، منافقین دشمنان حکومت اسلامی، ۱۳۶۰، ص ۳۶.
۱۱. منافقین خلق رو در روی خلق، بیانیه شماره ۲۱ دفتر سیاسی، ۱۳۶۰، ص ۱۸.
۱۲. همان، ص ۱۷.
۱۳. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۳۰.
۱۴. مجموعه اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی مجاهدین خلق، ج ۱، ص ۱۰۳.
۱۵. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۶۲.

پس از عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری و ناکامی در برابر هوشمندی امام علیه السلام، مجاهدین در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ با انتشار اعلامیه «جنگ تمام عیار با جمهوری اسلامی» و ورود به فاز «ترور و ایجاد رعب و وحشت و نبردهای مسلحانه» در مقابل جمهوری اسلامی و ملت ایران ایستادند.

بررسی تاریخچه عملکرد سازمان نشان می‌دهد که طی سال‌های دهه ۶۰، چندین هزار نفر بر اثر اقدامات تروریستی گروهک مجاهدین جان باختند که بیش از نیمی از آن‌ها مردم عادی بودند.